

تأملی در حکم فقهی خلق پول*

- مهدی محققیان^۱
- سیدمحمدهادی مهدوی^۲
- احمدرضا توکلی^۳

چکیده

خلق پول از مهم‌ترین پدیده‌های اقتصادی است که آثار بسیاری را در اقتصاد به جای می‌گذارد. خلق پول یا اعتبار جهت اعطای وام به مشتریان بانکی صورت می‌گیرد که بر اساس آن، بانک‌ها به اصطلاح از «هیچ» به خلق اعتبار در حساب متقاضی وام اقدام می‌کنند. گرچه این پدیده موافقانی نیز دارد، لکن همین گروه نیز به آثار مخرب اقتصادی خلق پول واقف و معترف‌اند. از مهم‌ترین

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۵.

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (mohaghghiyan@yahoo.com).
۲. دانشیار، گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول) (h110mahdavi@gmail.com).
۳. استادیار، گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (a_tavakoli44@phu.iaun.ac.ir).

آثار آن می‌توان به بی‌ثباتی اقتصادی، ایجاد تورم افسارگسیخته، تبعیض و نقض عدالت اشاره کرد. از آنجا که کمتر کسی یافت می‌شود که تقاضای وام از بانک‌ها نکرده باشد، می‌توان این مسئله را در عداد مسائل مبتلابه جامعه اسلامی به شمار آورد. از نظر فقهی می‌توان این پدیده را اکل مال به باطل قلمداد کرد؛ زیرا بانک در مقابل «هیچ» به کسب مال مبادرت می‌کند. از سوی دیگر، منع سوءاستفاده از حق که مستفاد از ادله قاعده لاضرر است، بر ممنوعیت خلق پول دلالت دارد. بانک‌ها این حق را دارند که به مشتریان خود وام دهند و این حق را شرع و قانون برای آن‌ها در نظر گرفته است و لکن این حق را دستاویزی برای سوداگری خود و اضرار به کل جامعه قرار داده‌اند که بر اساس ادله منع سوءاستفاده از حق و لاضرر، این عمل محکوم به حرمت است. نهایتاً باید گفت ملاکی که در برخی روایات برای حرمت ربا بیان شده است - که عبارت از کسب سود بدون هیچ مابازائی است - بر خلق پول نیز بی‌کم‌وکاست صادق بوده و با تنقیح مناط قطعی می‌توان حرمت ربا را به آن تعمیم داد.

واژگان کلیدی: خلق پول، اعتبار، اکل مال به باطل، سوءاستفاده از حق، ربا.

مقدمه

تصور اکثریت افراد جامعه این است که بانک‌ها در اقتصاد، نقش واسطه‌گری صرف دارند؛ یعنی پول افرادی را که مازاد بر احتیاج دارند، گرفته و به دیگران که نیاز به این پول دارند، می‌رسانند؛ در حالی که واقعیت ماجرا آن است که بخش اعظم پول موجود در اقتصاد، توسط دولت یا بانک مرکزی به وجود نیامده است، بلکه توسط بانک‌های تجاری خلق شده است. اما سؤال این است که این اتفاق چگونه می‌افتد و چرا نهادهای دیگر مثل صندوق‌ها، امکان خلق پول ندارند؟ چنان که در ادامه می‌آید، دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد و لکن به صورت خلاصه باید گفت که برای وام گرفتن از بانک، شخص ابتدا به بانک مراجعه می‌کند و پس از طی مراحل لازم، بانک برای مثال ده میلیون تومان به او وام می‌دهد. با اعطای وام بانکی به این شخص، سپرده‌ای با رقم ده میلیون تومان برای او در بانک وام‌دهنده به وجود می‌آید، اما از حساب هیچ شخصی نزد بانک چیزی کسر نمی‌گردد. در واقع، سپرده‌های قبلی نزد بانک همچنان فعال هستند و قدرت خرید بالقوه خود را دارند و در عین حال، سپرده (یا قدرت خرید) جدیدی

هم برای این شخص به وجود آمده است و صاحبان سپرده‌های قبلی بانک و نیز این شخص که به تازگی وام گرفته است، هر لحظه که اراده کنند، می‌توانند پول خود را که در حساب‌هایشان نزد بانک موجود است، برداشت کنند. با مقایسه این دو مثال ساده، قدرت و کارکرد ویژه بانک‌ها در قیاس با سایر نهادهای مالی و غیر مالی مشخص می‌شود. «خلق پول» قدرت ویژه‌ای است که به بانک‌ها اعطا شده است. در واقع، بانک‌ها هنگام وام‌دهی، اقدام به خلق پول از هیچ می‌کنند. بنابراین بانک‌ها به سادگی سپرده جدیدی برای وام‌گیرندگان به وجود می‌آورند. توجه به این نکته ضروری است که پول معادل اعتبار است و ماهیتی نهادی دارد، نه کالایی؛ لذا به سادگی می‌توان آن را به وجود آورد. وقتی اسم پول آورده می‌شود، معمولاً اسکناس در ذهن مجسم می‌گردد و چنین پنداشته می‌شود که معادل اعداد موجود در حساب‌های بانکی، نزد بانک‌ها اسکناس وجود دارد؛ در حالی که این تصور اشتباه است. پس خلق پول و یا اعتبار، قدرتی ویژه و در اختیار بانک‌هاست و از آنجا که تأثیرات بسیار زیادی بر کل اقتصاد دارد، شایسته آن است که از نظر فقهی مورد بررسی قرار گیرد.

از این رو در این نوشتار، سؤال اصلی، بررسی حکم تکلیفی خلق پول است؛ یعنی در پی آنیم که بر اساس منابع و ادله فقهی، حرمت یا جواز خلق اعتبار توسط بانک‌ها را مورد کاوش قرار دهیم. روند منطقی آن است که نخست به موضوع‌شناسی پرداخته و سپس حکم‌شناسی را مطرح نماییم؛ زیرا تا شناخت دقیقی از پدیده خلق پول نداشته باشیم، سخن از حکم فقهی آن بیهوده است. به همین جهت، نخست خلق پول را موضوع‌شناسی کرده و ماهیت آن را تبیین می‌کنیم و سپس مقتضای منابع و ادله شرعی را نسبت به این پدیده نوظهور می‌سنجیم.

۱. نظریات خلق پول

آنچه گذشت، توضیح ساده و ابتدایی خلق اعتبار و پول در بانک‌های تجاری بود. لکن تحلیل اقتصادی و فرایند خلق پول در بانک‌ها، نیاز به بیان نظریاتی دارد که در میان اقتصاددانان موجود است. درباره چگونگی و کیفیت خلق پول و اعتبار، دو دیدگاه عمده در میان صاحب‌نظران اقتصاد وجود دارد که در اینجا اشارتی گذرا به آن‌ها خواهیم داشت:

۱-۱. نظریه نخست

این رویکرد بر مبنای نظریه «ذخیره جزئی»، به تحلیل کیفیت و چگونگی خلق پول در بانک‌های تجاری می‌پردازد. این دیدگاه که «ضریب فزاینده» نامیده می‌شود، چنین توضیح می‌دهد که تحت یک نظام بانکداری ذخیره جزئی، بانک‌ها باید بخشی از سپرده‌های خود را به عنوان سپرده نزد بانک مرکزی نگهداری کنند، ولی می‌توانند مقدار باقی‌مانده را به دیگران وام دهند (کميجانی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۵).^۱

۲-۱. نظریه دوم

یک اقتصاددان، رویکرد قبلی را ضریب فزاینده نامیده و آن را چنین توضیح می‌دهد: در رویکرد ضریب فزاینده این گونه بیان می‌شود که بانک‌ها باید صبر کنند تا فردی اقدام به سپرده‌گذاری کند تا پس از آن و کسر ذخایر قانونی به وام‌دهی اقدام نمایند. در حقیقت بانک‌ها واسطه‌هایی هستند که به صورت منفعلانه نسبت به رفتار مشتریان خود واکنش نشان می‌دهند. وام‌دهی بانک‌ها متوقف بر سپرده‌گذاری مشتریان است. در این چارچوب، نرخ ذخیره قانونی نقشی اساسی دارد و با کاهش و افزایش آن،

۱. در توضیح این دیدگاه از مثال زیر بهره می‌بریم: یکی از سپرده‌گذاران عمومی، حقوق ۱۰۰۰ یورویی خود را از بانک الف می‌گیرد. بانک معمولاً آگاه است که این مشتری به همه پول احتیاج ندارد و بخشی از آن پول، به بانک بازخواهد گشت. احتمال این وجود دارد که به طور متوسط ۳۰ یورو در طول یک ماه مصرف شود. در نتیجه فرض مذکور، مقداری زیادی از پول‌هایی که سپرده‌گذاری می‌شود، در بانک بلااستفاده می‌ماند. بانک مکلف است که ۱۰ درصد از پول (یعنی ۱۰۰ یورو) را به عنوان ذخیره نگه داشته و ۹۰۰ یوروی باقی‌مانده را به دیگری که درخواست وام دارد، وام دهد. در این وضعیت، هر دو نفر یعنی سپرده‌گذار اصلی و وام‌گیرنده تصور می‌کنند که در حساب خود پول دارند. سپرده اصلی ۱۰۰۰ یورویی در بانک به ۱۹۰۰ یورو سپرده تبدیل می‌شود که ۱۰۰ یورو سپرده اصلی بوده و ۹۰۰ یورو به درخواست‌کننده وام داده می‌شود. ۹۰۰ یوروی مذکور در اقتصاد به کار گرفته می‌شود و با آن خرید و کسب و کار صورت گرفته و پول بانکی دوباره در بانک ب دریافت می‌گردد. این بانک، ۹۰ یورو از آن را به عنوان ذخیره نگه می‌دارد و ۸۱۰ یورو دوباره مصرف می‌شود و سپس دوباره در بانک ج ذخیره می‌گردد. پس از آن ۸۱ یورو از آن به عنوان ذخیره نگه داشته می‌شود و ۷۲۹ یورو از آن دوباره وام داده می‌شود. این روند همچنان ادامه یافته و در نتیجه مجموع ترازنامه تمام حساب‌های بانکی مردم افزایش می‌یابد. این بدان معناست که در واقع، پول جدید یا قدرت خرید ایجاد شده است. این فرایند با مقداری از وام که در هر مرحله کاهش می‌یابد، ادامه پیدا می‌کند. تابعی از ۲۰۴ مرحله از این فرایند، کل سپرده‌های بانکی مردم را به ۱۰۰۰۰ یورو می‌رساند (صمصامی و کیانپور، ۱۳۹۴: ۱۱۱).

قدرت و امکان خلق پول بانک‌ها تغییر می‌کند (حسینی دولت‌آبادی، ۱۳۹۴: ۵۳).

چنان‌که پیشتر نیز اشتباه رایج در خصوص فرایند خلق پول توضیح داده شد، این تصور غلط وجود دارد که بانک به عنوان نهادی واسطه‌ای، وجوهی را که سپرده‌گذاری شده است، به دیگران وام می‌دهد. در حالی که اقتصاددانان چنین رویکردی را اشتباه قلمداد کرده و آنچه را که در واقع رخ می‌دهد، متفاوت با توضیح رویکرد ضریب فزاینده می‌دانند. مور معتقد است که آنچه در واقع اتفاق می‌افتد، این است که بانک، نخست اعتباردهی و خلق سپرده می‌کند و سپس به دنبال ذخایر می‌رود. در حقیقت خلق پول در بانک‌های تجاری منوط به سپرده‌گذاری نیست. نظریه مقابل دیدگاه ضریب فزاینده، فرایند خلق پول را به نحو متفاوتی توضیح می‌دهد. این نظریه که نظریه «پول درون‌زا» نامیده می‌شود، می‌گوید بانک‌ها بدون آنکه منتظر کسانی بمانند که سپرده‌گذاری کند تا آن را به دیگران وام دهند، این امکان برایشان فراهم است که هر زمان اراده کنند، وام اعطا نمایند. از این طریق، بانک‌ها به خلق سپرده پرداخته و حجم نقدینگی را در اقتصاد افزایش می‌دهند. این دیدگاه، دیدگاه اکثر اقتصاددانان در خصوص فرایند خلق پول است (همان). علاوه بر این، در رویکرد نخست، این تصور اشتباه رایج است که بانک مرکزی از طریق کنترل ذخایر قانونی، حجم پول و نقدینگی را در اقتصاد کنترل می‌کند. در نگاه این رویکرد، بانک مرکزی از طریق تعیین حجم ذخایر قانونی، سیاست‌های پولی خود را اعمال می‌کند؛ در حالی که واقعیت چیز دیگری است. امروزه بانک مرکزی به جای آنکه حجم ذخایر قانونی را کنترل نماید، به هر میزان که بانک تجاری تقاضا داشته باشد، ذخایر را در نرخ اعلام‌شده، قرض می‌دهد. پس حجم ذخایر قانونی، محدودکننده وام‌دهی و خلق پول توسط بانک تجاری نبوده و بانک ابتدا وام داده و سپس برای تأمین ذخایر مورد نیاز اقدام می‌کند.

در واقع خلق پول در معنای صحیحش بر سپرده‌گیری و اکتساب ذخایر تقدم دارد. زمانی که بانک وام اعطا می‌نماید که این کار به معنای افزودن بر سپرده وام‌گیرنده است، این اعتبار از حساب‌های سپرده‌شده پیشین پرداخت نمی‌شود و موجودی ذخایر بانکی را کاهش نمی‌دهد، بلکه این قدرت خرید، به تازگی خلق می‌گردد (سبحانی و

برای توضیح بیشتر، فرض می‌شود که مشتری بانک الف به این بانک مراجعه می‌کند تا وجوهی را به بانک ب انتقال دهد. از آن رو که سپرده‌های خلق شده به واسطه بانک‌ها، ارزش مبادلاتی میان بانک‌ها ندارد، بانک الف برای انتقال وجه به بانک ب باید دست به دامن ذخایر خود نزد بانک مرکزی شود، ولی چون بانک الف بیشتر از ذخایر خود اعتبار خلق کرده است، ناچار است که از بانک مرکزی استقراض کند. بانک مرکزی هم بیش از ذخایر بانک الف، به آن وام می‌دهد. مشاهده می‌شود که در این فرایند، خلق اعتبار متوقف بر سپرده‌گذاری مشتری نیست و نرخ ذخیره قانونی هم که از سوی بانک مرکزی تعیین می‌گردد، عامل محدودکننده نسبت به خلق اعتبار تلقی نمی‌شود (عالی‌پناه و تاج لنگرودی، ۱۳۹۶: ۷۷).

۲. رویکردها نسبت به مسئله خلق پول

اقتصاددانان این مسئله را از جهات مختلف مورد مطالعه قرار داده و در مورد آن اظهارنظر کرده‌اند. به طور کلی، اندیشمندان اقتصادی در دو گروه موافقان و مخالفان خلق پول دسته‌بندی می‌شوند که در ادامه به اهم نتایج تحقیقات اقتصادی آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱-۲. دیدگاه موافقان

گروهی از صاحب‌نظران بر وجوهی از خلق پول تمرکز نموده‌اند که از نظر آن‌ها، فواید خلق پول محسوب شده و در کنار آسیب‌های آن می‌تواند مدنظر قرار گیرد. موافقان این پدیده معتقدند که خلق اعتبار به وسیله بانک‌های تجاری، تأثیر مثبت بر امکان‌پذیر ساختن خلق ارزش (تولید) و در نهایت رشد اقتصادی دارد. شومپتر یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان این دیدگاه است. وی در کنار اینکه بر نقش کارآفرینی و نوآوری در توسعه اقتصادی تأکید دارد، توجهی خاص به مقوله اعتبار و نقش بانک‌ها در این زمینه دارد. او بدین سبب بر اعتبار تأکید خاص دارد که فعل کارآفرین و نوآوری آن را نمی‌توان از دسترسی به اعتبار تفکیک کرد؛ چرا که کارآفرینان لزوماً سرمایه مورد نیاز برای کارآفرینی را در دسترس ندارند و عمدتاً این سرمایه را از طریق

اعتباراتی که بانک‌ها خلق می‌کنند، به دست می‌آورند. سازوکارهای اعتباری زمانی بیشترین اهمیت را می‌یابند که استفاده از اعتبار به سمت تولید کالاهای جدید سوق پیدا کند. با توجه به اینکه دسترسی به منابع مالی و اعتباری برای تولید ضروری است، خلق اعتبار به واسطه بانک می‌تواند سبب کاهش اتکای کارآفرین به ثروت شخصی شود و این خود عاملی جهت ارتقای توان تولید و کارآفرینی است. برخی دیگر از طرفداران خلق اعتبار، در عین حال که تأثیرات منفی آن بر اقتصاد را یادآور می‌شوند، بر این باورند که خلق اعتبارات بانکی، بزرگ‌ترین توان موجود در اقتصاد امروز است که به نظام اقتصادی، پویایی و انطباق‌پذیری می‌دهد. لذا این گروه معتقدند که منتفی شدن امکان خلق پول، ملازم با بیرون راندن قوه حیات از روح اقتصادهای حاکم است (ر.ک: سبحانی و درودیان، ۱۳۹۵: ۳۷-۳۸).

۲-۲. دیدگاه مخالفان

از نگاه مخالفان، این پدیده بانکی عوارض و آفات زیادی برای اقتصاد جوامع دارد. یکی از عوارض این است که خلق اعتبار موجب افزایش تمایلات تورمی و حباب دارایی می‌شود. از زمانی که پول جدید خلق شده است، این اعتبارات بر روی دارایی‌هایی مانند املاک و سهام صرف شده و در نتیجه قیمت‌ها افزایش می‌یابند. در مقابل، وقتی که بازپرداخت وام‌ها اتفاق می‌افتد، خریداران در بازار ناپیدا می‌شوند و قیمت‌ها شروع به ریزش می‌کنند. در واقع از آنجا که ایجاد پول، هیچ منبع جدیدی را به وجود نمی‌آورد، نتیجه قهری آن، تورم افسارگسیخته است.

افزون بر این، خلق اعتبار، از عوامل ایجاد بی‌ثباتی اقتصادی است. بانکداری ذخیره جزئی، ذاتاً بی‌ثبات و مخاطره‌انگیز است؛ زیرا بانک ممکن است با خروج یکجای درصد معناداری از سپرده‌ها یا نکول وسیع تسهیلات اعطایی مواجه شود. سپرده‌ها در حالی به عنوان پول رایج، فاقد ریسک و تضمین شده است که تسهیلات اعطایی در معرض ریسک نکول قرار دارد. این ریسک دائمی در کنار قابلیت تسری بحران از یک بانک به کل نظام، بانکداری را مستعد شکنندگی می‌سازد (ر.ک: همان: ۳۵).

مشکل دیگری که خلق اعتبار، موجب آن می‌گردد، افزایش نابرابری و نقض عدالت

است. مطابق عدالت، ارزش منابع رایج باید میان همه شهروندان به اشتراک گذارده شود و نباید به نهادهای خصوصی واگذار شود. این بدان معناست که ارزش پولی که به وسیله فعالیت‌ها و تقاضای بزرگ جامعه یا فرایندهای طبیعت ایجاد می‌شود، باید یک منبع عمومی باشد؛ در حالی که پول خلق شده در نظام بانکی، چنین امری را محقق نساخته و اجازه دادن به بانک که از هیچ به خلق اعتبار بپردازد، سود بسیاری را به خزانه آن‌ها می‌رساند. بانک‌ها امروزه بی‌آنکه خود بهره‌ای بپردازند، پول را خلق نموده و با بهره بسیار بالا به مشتریان وام می‌دهند (صمصامی و کیانپور، ۱۳۹۴: ۱۱۴). از سویی به جهت فقدان سنخیت میان دارایی و بدهی بانک‌ها از حیث ریسک، نقدشوندگی و دوره زمانی، آن‌ها را به سوی وابستگی به دولت و تحت حمایت دولت قرار گرفتن سوق می‌دهد. دولت‌ها نیز چون بیم دارند که در صورت عدم حمایت از بانک‌ها، بحران‌های بانکی بروز نمایند، به ابزارهای حمایتی تمسک می‌جویند و تمهیداتی مانند تضمین سپرده و امکان دسترسی به ذخایر را برای بانک‌ها ممکن می‌سازند و این بدین معناست که بانک‌ها به اتکای حمایت دولت به خلق پول می‌پردازند. پس بانک‌ها در راستای سودجویی و نفع خصوصی، مشمول حمایت دولت قرار می‌گیرند و ریسک خود را عمدتاً به صورت غیر مستقیم بر گردن شهروندان بار می‌کنند. باید در نظر داشت که جنبه دیگر نابرابری در خلق اعتبار، رتبه‌بندی‌های اعتباری است که امروزه در برخورداری از تسهیلات بانکی تأثیر به‌سزایی دارد؛ زیرا بانک‌ها برای اعطای تسهیلات، به رتبه اعتباری وام‌گیرنده توجهی ویژه دارند که این خود تابعی از ثروت و دارایی متقاضی وام است. نتیجه این امر، دسترسی هر چه بیشتر ثروتمندان به اعتبار و قابلیت بیشتر آنان برای بهره‌گیری از فرصت‌های سودآور است. پس خلق پول موجب ثروتمندتر شدن اغنیا و فقیرتر شدن سایر اقشار جامعه است (سبحانی و درودیان، ۱۳۹۵: ۳۶). در حقیقت در نظام پولی کنونی، پول‌های خلق شده به نفع اقتصادهای قوی است و با تبعیض علیه شرکت‌های کوچک و افراد فقیر، به وام‌گیرندگان بزرگ‌تر پرداخت می‌شود. در نتیجه، صنعت نیز آسیب خواهد دید و فکر تولید از سر بسیاری از صنعتگران خرده‌پا بیرون رانده می‌شود (صمصامی و کیانپور، ۱۳۹۴: ۱۱۵).

۳. بررسی حکم فقهی خلق پول

پس از آنکه با پدیده خلق پول از نظر ماهوی آشنا شدیم و ماهیت آن را تا حدی شناختیم، نوبت به آن می‌رسد که مقتضای منابع فقه را نسبت به این پدیده بررسی نماییم. در منابع شرعی، ادله‌ای وجود دارد که حکم فقهی خلق اعتبار را به خوبی تبیین می‌کند. در ادامه به استدلال بر حکم شرعی این پدیده می‌پردازیم.

۳-۱. قاعده «اکل مال به باطل»

قاعده «اکل مال به باطل»، یکی از مستندات فقهی است که می‌تواند در شناخت حکم فقهی خلق پول رهگشا باشد. این قاعده در ادبیات حقوقی تحت عنوان «دارا شدن غیر عادلانه» و یا «استفاده بلاجهت» مطرح شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۵۴۶). مستند اصلی این قاعده، آیه ۲۹ سوره مبارکه نساء است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾.

نخست به تفسیر مفردات آیه می‌پردازیم و سپس به مفاد آن اشاره می‌کنیم:

الف) مراد از «لا تاکلوا»

در رابطه با اینکه نهی در این آیه و نیز اکل چه مفهومی دارد، سخنانی ابراز شده که اهم آن‌ها در ادامه می‌آید:

۱- برخی مفسران معتقدند که در این آیه، خصوص اکل مدّ نظر نبوده و هرگونه تصرفی را که بر وجه باطل واقع شود، شامل می‌شود و اگر به خصوص سخن از اکل به میان آمده، به این دلیل است که بزرگ‌ترین مقصود از اموال، اکل آن است (فخرالدین رازی، ۱۴۰۱: ۷۱/۱۰؛ خازن بغدادی، ۱۴۲۵: ۳۶۶/۱).

۲- در دیدگاهی دیگر چنین ابراز شده است که اکل به معنای بلعیدن و خوردن نیست؛ بلکه مراد تملک مال است که کنایه از آن تعبیر به اکل شده است. لذا معنا چنین است که تملک مال مردم با هر سببی از اسباب، حرام و غیر جایز است؛ مگر آنکه تملک به سببی که عبارت است از تجارت از روی تراضی، صورت گیرد که در این صورت حلال و جایز است (موسوی خویی، ۱۳۷۳: ۳۲/۶). بر اساس این تفسیر، اکل به معنای

تملك و نهی به معنای حرمت و بطلان هر دو است؛ یعنی نهی هم دلالت بر حکم وضعی دارد و هم بر حکم تکلیفی. محقق ایروانی نیز همین نظر را برگزیده، می نویسد: «فیکون مفاد الآیة حرمة الأكل بالأسباب الباطلة الغير المؤثرة فی النقل، فكأن الآیة للإرشاد» (ایروانی نجفی، ۱۴۰۶: ۲۶/۱).

البته طبق این بیان، نهی دلالت بر حرمت تکلیفی دارد و چون باطل به معنای اسباب غیر مؤثر است، حرمت وضعی نیز از آن قابل استفاده است و این تفاوت بیان این محقق با بیان محقق خوبی است. به هر ترتیب ظهور عرفی آیه، این رویکرد را تأیید می کند و آنچه از این آیه فهم می شود این است که تملك و تصرف اموال دیگران بدون اینکه تراضی در میان باشد، هم حرام است و هم باطل؛ یعنی اگر مطلق تصرفات مدنظر باشد، شامل تصرفات مادی و حقوقی می گردد؛ زیرا تصرف گاهی مادی است مانند استعمال مال دیگری، و گاهی حقوقی است مانند اینکه با اجبار و بدون رضایت کسی مال او را تملك کرد. در حالت اول، تصرف فقط حرام است و در حالت دوم، هم حرام است و هم باطل. حال اگر مراد صرفاً تملك باشد، تملك نیز می تواند در اثر اسبابی چون غصب یا اعمال حقوقی باشد که در حالت اول فقط حرام و در حالت اخیر، هم حرام و هم باطل خواهد بود.

ب) مراد از مال

مال مفهوم روشنی دارد و تفسیر آن در واقع، توضیح و اضحات است. لکن به صورت خلاصه باید گفت مال به هر چیزی اطلاق می شود که عقلاً بدان رغبت داشته و برای آن ارزش مادی قائل اند (قدیری، ۱۴۱۸: ۲۸۳). در این معنا، مال می تواند شامل اعیان و منافع هر دو باشد؛ زیرا هم عین و هم منفعت نزد عقلاً ارزش مادی داشته و در ازای آن عوضی پرداخت می شود.

ج) مراد از باطل

مفهوم باطل در آیه از مواردی است که اختلاف نظر بسیاری در آن وجود دارد. در نگاه بعضی باطل به معنای اسباب باطل و در نگاه دیگران به مفهوم عوض باطل است و در هر دو صورت، باطل می تواند به باطل عرفی تفسیر شود یا باطل شرعی. چنانچه

باطل به معنای عوض باطل باشد، می‌توان از آیه در جایی که نفس عقد مشکلی ندارد، ولی عوضین مشکل دارند، از مستثمانه بهره گرفته و معامله را باطل دانست (ر.ک: انصاری، ۱۴۳۱: ۷۱/۱).

به هر ترتیب در مورد اینکه باطل به چه معناست، چند نظر ارائه شده است:

- ۱- مراد از باطل در این آیه، باطل شرعی است (اردبیلی، بی‌تا: ۴۲۷؛ ابن جوزی، ۱۴۰۴: ۶۰/۲؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹: ۲۳۴/۲؛ طبری، ۱۴۲۲: ۶۲۶/۶؛ ثعلبی، ۱۴۳۶: ۲۳۹/۱۰).
 - ۲- گروهی از مفسران، معنای باطل را «بغیر حق» بیان کرده‌اند (قرطبی، ۱۴۲۷: ۲۴۷/۶). از مثال‌هایی که این مفسر ذکر کرده است، چنین برمی‌آید که مراد وی، اعم از باطل شرعی و عرفی است (ر.ک: همان: ۲۲۳/۳).
 - ۳- نظر دیگر این است که مراد از باطل، باطل عرفی و عقلایی است (انصاری، ۱۴۱۵: ۵۵/۳؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۱۰۱/۱).
 - ۴- دیگران معتقدند که مراد از باطل، باطل واقعی است؛ زیرا الفاظ برای مفاهیم واقعیه وضع شده‌اند (موسوی خویی، ۱۳۷۳: ۱۴۱/۲).
 - ۵- نهایتاً باید از دیدگاه برخی متقدمان مانند ابن عباس و حسن بصری یاد کرد که معنای باطل را «بدون عوض» دانسته‌اند؛ یعنی باطل در آیه به این معناست که انسان مالی را از دیگری بگیرد، بدون اینکه عوض آن را پردازد (فخرالدین رازی، ۱۴۰۱: ۷۱/۱۰). به نظر می‌رسد این برداشت از آیه، ناظر به قرینه مقابله است؛ زیرا باطل در مقابل «تجارة عن تراض» قرار داده شده است که به معنای معاوضه است که از دو طرف عوض پرداخت می‌شود.
- به هر حال به نظر می‌رسد با توجه به اینکه مرجع در تعیین مفاهیم عرف است، نظریه عرفی بودن باطل قابل قبول باشد. البته باطل شرعی نیز قطعاً مشمول آیه شریفه است و آنچه بیان گردید، علاوه بر باطل شرعی است؛ زیرا قطعاً وقتی اکل مال در برابر آنچه از نظر عرف باطل است، اکل مال بالباطل است، اکل مال در برابر باطل شرعی، به طریق اولی اکل مال بالباطل است. بنابراین اکتساب مال از طریق دزدی و غارت و سرقت و قمار و مانند آن‌ها، اکل مال بالباطل است (غروی نائینی، ۱۳۷۳: ۱۹۹/۱).
- پس از تفسیر مفردات آیه شریفه می‌توان چنین گفت که بر اساس این آیه، تصرف

در اموال دیگران و تملک آن‌ها باید بر اساس تراضی و بر مبنای حق صورت پذیرد. لذا هر گونه تصرف و تملکی که این قیود را نداشته باشد، ممنوع بوده و از نظر شرع پذیرفته نیست. لذا تحصیل مال از طرق نامشروع و با بهره‌گیری از طرق غیر شرعی ممنوع، باطل و حرام است. فقها نیز در موارد بسیاری، برای حرمت برخی تصرفات و تملکات به این آیه شریفه استناد کرده‌اند؛ برای مثال در مورد حرمت رشوه، فقها آن را مصداقی از اکل مال به باطل دانسته‌اند؛ زیرا در قبال اخذ مال، کار حرامی انجام می‌گیرد. به تعبیر دیگر، اخذ مال در قبال امری باطل و ممنوع صورت می‌گیرد و به همین جهت نیز مصداق اکل مال به باطل است (انصاری، ۱۴۳۱: ۲۴۷/۱). نمونه دیگر، اخذ ثمن در ازای کنیز آوازخوان و یا هر عینی است که از آن، صفت حرامش قصد شده است (موسوی قزوینی، ۱۴۲۴: ۱۶۵/۲). اجاره محل یا کشتی برای مقاصد حرام نیز همین حکم را دارد و از مصادیق اکل مال به باطل برشمرده شده است (همان: ۱۶۶/۲). در مورد دریافت عوض در برابر آنچه که منفعت محلله مقصوده ندارد هم به همین قاعده استناد شده است؛ زیرا در برابر مالی که پرداخت شده است، چیزی که قابلیت تملک داشته باشد، تملیک نشده است (شیرازی، ۱۴۱۲: ۱۰/۱).

در نهایت باید این قاعده را بر مسئله خلق پول تطبیق کرد؛ به نظر، تردیدی نباید باشد که بانک‌ها وقتی به مردم وام می‌دهند، بی‌آنکه از دارایی‌شان کاسته شود، چیزی را به مردم قرض می‌دهند. در حالی که در عملیات قرض، روشن است که مقرض مالی از اموال خویش را به مقترض تملیک می‌کند که در نتیجه از دارایی‌های بالفعل وی کاسته می‌شود و به همین جهت نیز به همان میزان بر ذمه مقترض قرار می‌گیرد که در زمانی مشخص باید به مقرض پس بدهد. لکن همان‌طور که تفصیل آن گذشت، بانک بدون اینکه از دارایی خود خرج نماید، قدرت خریدی به وام‌گیرنده اعطا می‌کند و در مقابل از وی اموالی حقیقی را پس می‌گیرد. بنابراین بانک با خلق پول، اقدام به اکل مال در مقابل هیچ می‌کند؛ یعنی بی‌آنکه واقعاً مالی را بدهد، مال مردم را تملک می‌کند و این یقیناً از اظهر مصادیق اکل مال بالباطل است.

درست است که وام‌گیرندگان برای رفع نیازهای خود و خرید کالا و سایر مایحتاج خویش از همین تسهیلات بهره می‌گیرند، لکن این بدان معنا نیست که این تسهیلات

واقعاً مالیت دارند و بانک یک مال واقعی را در اختیار وام‌گیرنده قرار داده است و در نتیجه اکل مال به باطل صورت پذیرفته است. برای اینکه این امر ملموس‌تر گردد، از تشبیهی که موریس اله (برنده جایز نوبل اقتصاد در سال ۱۹۸۸) دارد، کمک می‌گیریم؛ چنانچه کسی ماهرانه اقدام به جعل اسکناس کرده و به دیگری قرض دهد، مقتضی با این اسکناس‌های جعلی ممکن است بتواند مایحتاج خویش را تهیه کند و حتی آن‌ها را در بانک به عنوان سپرده، پس‌انداز نماید، لکن این، موجب نمی‌شود که این اسکناس‌ها حقیقتاً مالیت پیدا کنند و واقعاً پول تلقی شوند. مقتضی برای آنکه بدهی خود را بپردازد، امکان جعل اسکناس را ندارد و نمی‌تواند همان‌طور که مقرض جعل اسکناس نموده، اقدام متقابل کرده و به این صورت بدهی خود را بپردازد؛ بلکه ناچار است کار و تلاش کند و با کاری که واقعاً و حقیقتاً مالیت دارد، ذمه‌اش را از قرض بری سازد. در تسهیلات بانک نیز اتفاق مشابهی رخ می‌دهد؛ زیرا مشتری بانک با اعتبار خلق‌شده به رفع نیازهای خود مبادرت کرده و مایحتاج خود را تهیه می‌کند، در حالی که نمی‌داند این اعتبار صرفاً به واسطه عملیات ترازنامه‌ای به حسابش واریز گردیده است. در واقع در خلق اعتبار، بانک - با مسامحه در تعبیر- هیچ را خلق می‌کند و مشتری بانک در مقابل برای بازپرداخت وام، امکان خلق پول مانند بانک را ندارد؛ بلکه باید امری را که واقعاً مالیت دارد، در اختیار بانک قرار دهد (ر.ک: حسینی دولت‌آبادی، ۱۳۹۴: ۷۱).

در خصوص تفاوت خلق پول توسط بانک مرکزی و بانک تجاری از این جهت باید افزود که خلق پول یا به عبارت دیگر خلق بدهی از سوی بانک مرکزی همواره باید با افزایش برابر در دارایی‌های ترازنامه بانک مرکزی باشد؛ برای مثال در چارچوب اجرای عملیات بازار باز در نظام پولی متعارف، در شرایطی که بانک مرکزی اوراق بهادار می‌خرد، به همان میزان پول پرقدرت یا ذخایر در اقتصاد خلق می‌گردد. به همین ترتیب، کاهش بدهی‌های بانک مرکزی، با کاهش دارایی‌های بانک مرکزی همراه است. در شرایطی که بانک مرکزی به دنبال یک سیاست انقباضی پولی است، فروش اوراق بهادار باعث کاهش مانده پول پرقدرت، و به عبارت دیگر از بین رفتن پول در اقتصاد به میزان ارزش اسمی اوراق بهادار فروخته‌شده خواهد شد.

۲-۳. قاعده منع سوءاستفاده از حق (لاضرر)

یکی دیگر از مبانی فقهی که در خصوص خلق پول می‌تواند مستند قرار گیرد، قاعده لاضرر است (البته با تبیینی که از آن خواهیم داشت). نخست، نظریات فقها در تفسیر قاعده لاضرر را به اختصار توضیح داده و سپس تفسیری از قاعده لاضرر مبتنی بر ادله این قاعده ارائه می‌نماییم که مستند مسئله خلق اعتبار قرار می‌گیرد. در توضیح قاعده لاضرر به اجمال باید گفت که عمدتاً چهار دیدگاه در تفسیر قاعده لاضرر به شرح زیر وجود دارد:

الف) نهی از ایراد ضرر

نظر برخی فقها این است که مفاد قاعده لاضرر، نهی از ایقاع و ایراد ضرر است. براین اساس، جمله «لا ضرر ولا ضرار»، یک جمله خبری است که در مقام انشاء استعمال شده است. به تعبیر دیگر، این جمله در مقام اخبار از عدم تحقق ضرر است که حکایت از مغبوضیت آن نزد شارع دارد (ر.ک: شیخ‌الشریعه اصفهانی، ۱۴۱۰: ۲۴).

شیخ‌الشریعه معتقد است که در کتاب و سنت، نظایر و اشباه این مورد زیاد وجود دارد که کلمه «لا» به معنای نهی استعمال شده است؛ مانند: «فَلَا رَفَتْ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (بقره/۱۹۷)، که به معنای نهی از بدکاری و آمیزش با زنان و ستیزه‌جویی در حج است.

ب) نفی حکم ضرری

نظر شیخ انصاری به طور خلاصه این است که چون ضرر واقعاً در خارج وجود دارد، بنابراین لازم می‌آید که «لا» در جمله «لا ضرر ولا ضرار»، «لا»ی نفی جنس حقیقی نباشد. پس باید جمله را این طور تعبیر کنیم که: «لا ضرر... فی الإسلام» یعنی «لا حکم ضرریاً فی الإسلام»؛ بدین معنا که واژه «حکم» را در تقدیر گرفته و بگوییم منظور رسول الله ﷺ این است که حکم ضرری در دین اسلام نیست. به عبارت دیگر، هر حکمی که از ناحیه شارع صادر گردد، اگر مستلزم ضرر باشد یا از اجرای آن ضرری برای مردم حاصل شود، طبق قاعده لاضرر برداشته می‌شود؛ مثلاً وجوب وضو از کسی که آب برایش ضرر داشته باشد، به موجب قاعده لاضرر برداشته می‌شود یا در معامله غبنی، یعنی معامله‌ای که یکی از متعاملین مغبون می‌گردد، اگر بیع لازم باشد،

حکم لزوم باعث ضرر بر مغبون است که در اینجا طبق قاعده لاضرر، حکم لزوم به منظور جلوگیری از ورود خسارت به مغبون برداشته می‌شود و در حالی که معامله به قوت خود باقی است، شخص مغبون خیار فسخ خواهد داشت.

در حقیقت در دیدگاه شیخ انصاری، «لا» در حدیث لاضرر، «لا»ی نفی جنس است؛ لکن آنچه مدخول آن است، مورد نفی نبوده، بلکه کلمه «حکم» که در تقدیر است، حقیقتاً نفی شده است (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۶: ۵۳۴-۵۳۶).

ج) نفی حکم به لسان نفی موضوع

به نظر آخوند خراسانی در قاعده لاضرر، نفی حکم به لسان نفی موضوع شده است که نظایر آن در کتاب و سنت بسیار است؛ یعنی شارع با بیان اینکه ضرر (یعنی موضوع ضرری) وجود ندارد، در نهایت حکم موضوعات ضرری را برداشته است؛ زیرا وقتی موضوع منتفی شد، حکم نیز منتفی می‌گردد. این دقیقاً مانند آن چیزی است که در مورد کثیرالشک آمده است: «لا شك لكثير الشك»؛ یعنی کثیرالشک، شک ندارد، بنابراین موضوع که شک باشد، منتفی شده و در نتیجه حکم شک نیز بر آن بار نمی‌شود. طبق حدیث لاضرر نیز موضوعاتی که احکامی برای آن‌ها وجود دارد، چنانچه ضرری باشند، منتفی می‌شوند و در نتیجه حکم آن‌ها نیز منتفی خواهد بود؛ مثلاً وقتی می‌گوییم وضو واجب است، در اینجا «وضو» موضوع، و «وجوب» حکم است، یا وقتی گفته می‌شود بیع لازم است، «بیع» موضوع، و «لزوم» حکم است. آخوند خراسانی بر این باور است که حکم وجوب و لزوم بر وضو و بیع در حالت عادی جعل شده‌اند، بنابراین در صورتی که این موضوعات ضرری باشند، حکم آن‌ها برداشته می‌شود؛ مثلاً اگر بیع باعث ضرر گردد، حکمش که لزوم است، برداشته می‌شود و اگر وضو موجب ضرر گردد، حکمش که وجوب است، برداشته می‌شود. بنابراین در کلام پیامبر، نفی حکم شده است به لسان نفی موضوع (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۳۸۱).

فرق بین نظریه شیخ انصاری و آخوند خراسانی این است که در نظریه آخوند خراسانی آنچه برداشته شده است، متعلق حکم و به عبارت دیگر، خود موضوع است، هر چند به انگیزه نفی حکم؛ ولی در نظریه شیخ انصاری، حکم مستقیماً برداشته می‌شود.

د) نفی ضرر غیر متدارک

دیدگاه دیگری که در خصوص قاعده لاضرر ابراز شده، این است که مقصود از این جمله آن است که ضرر غیر متدارک یعنی ضرر جبران نشده در شرع اسلام وجود ندارد. لذا استعمال «لا» در جمله «لا ضرر ولا ضرار» در معنای اصلی است، با این قید که مقصود از ضرر، ضرر غیر متدارک است؛ یعنی ضرر غیر متدارک در اسلام وجود ندارد. پس در این جمله، با حذف یا تقدیر روبه‌رو هستیم و آنچه در تقدیر است، کلمه «غیر متدارک» است که پس از «ضرر» قرار می‌گیرد. محقق نراقی که این دیدگاه را ارائه کرده، معتقد است که شارع مقدس با این حکم، افراد را ملزم به جبران ضرر کرده است؛ یعنی هر کس که موجب ضرر و زیانی نسبت به غیر بشود، باید آن را جبران و تدارک کند و در نظر شارع موردی نیست که کسی به دیگری ضرر برساند و ملزم به جبران آن نباشد و به تعبیری، ضرر تدارک نشده یا غیر متدارک که ترتیب جبران آن داده نشود، در اسلام وجود ندارد (ر.ک: طباطبایی حکیم، ۱۴۰۸: ۲/۳۷۷).

در تشریح این نظر گفته‌اند از آنجا که شارع مقدس، ضرر غیر متدارک را جایز نمی‌داند، در حقیقت در عالم تشریح، ضرر غیر متدارک را نفی کرده و آن را به منزله معدوم به حساب آورده است. بنا بر نظریه محقق نراقی، اضرار به غیر یکی از اسباب ضمان و مسئولیت مدنی است؛ همانند اتلاف، تسبیب، غصب، و غرور (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۱/۱۴۶).

این خلاصه‌ای از نظریات مطروحه در تفسیر قاعده لاضرر است که برای بررسی تفصیلی، خوانندگان را به کتب قواعد فقه ارجاع می‌دهیم. لکن باید دانست که فارغ از همه این تفاسیر، ادله قاعده لاضرر و قضیه‌ای که این حدیث شریف در مورد آن از لسان رسول خدا ﷺ صادر شده است، قدر متیقن دالّ بر منع «سوءاستفاده از حق» است. به بیان دیگر، فارغ از اینکه کدام یک از دیدگاه‌های مذکور می‌تواند از ادله لاضرر استفاده شود، این مقدار قطعی است که ادله قاعده لاضرر، حداقل چیزی که بر آن دلالت دارد، قاعده‌ای است که در ادبیات حقوقی، از آن به قاعده منع سوءاستفاده از حق تعبیر می‌شود. این قاعده در قانون اساسی و قانون مدنی نیز انعکاس یافته است. در اصل چهلم قانون اساسی می‌خوانیم:

«هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد».

۲۱۳

ماده ۱۳۲ قانون مدنی نیز مقرر داشته است:

«کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه شود، مگر تصرفی که به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از خود باشد».

به هر ترتیب، مفاد این قاعده آن است که هیچ کس نمی‌تواند در مقام استفاده از حق خود، به دیگری ضرری وارد سازد. به تعبیر دیگر، استفاده از حق به صورت مطلق جایز نبوده و هیچ کس نباید از حق خود به گونه‌ای بهره‌برد که موجب تضرر دیگران شود. نمونه آن نیز مثالی است که در ماده ۱۳۲ قانون مدنی گذشت. باید توجه داشت که در این ماده، حق مالکیت ذکر شده است و لکن قاعده منع سوءاستفاده از حق، منحصر در حق مالکیت نیست و سوءاستفاده از هر گونه حقی را ممنوع می‌سازد؛ مثلاً ولیّ دختر نمی‌تواند حق ولایت خود را دستاویزی برای اضرار به دختر خود قرار داده و او را به تزویج کسی دریاورد که مصلحت وی در آن نیست. به هر ترتیب، مروری گذرا بر روایات قاعده لاضرر، نشانگر آن است که قاعده لاضرر، دلالت بر منع سوءاستفاده از حق دارد. در یکی از روایاتی که مستند قاعده لاضرر قرار گرفته است، چنین می‌خوانیم:

«إِنَّ سَمْرَةَ بِنَ جُنْدَبٍ كَانَتْ لَهُ عِدْقٌ فِي حَائِطٍ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَ مَنَزَلُ الْأَنْصَارِيِّ بِيَابِ الْبُسْتَانِ وَكَانَ يِعْمُرُ بِهِ إِلَى نَحْلَتِهِ وَلَا يَسْتَأْذِنُ. فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ. فَأَبَى سَمْرَةٌ. فَلَمَّا تَأَبَّى، جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَشَكَا إِلَيْهِ وَخَبَرَهُ الْخَبَرُ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ وَخَبَرَهُ بِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ وَمَا شَكَا وَقَالَ: إِنْ أَرَدْتَ الدُّخُولَ، فَاسْتَأْذِنْ. فَأَبَى، فَلَمَّا أَتَى، سَأَوْتُهُ حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنَ الثَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ. فَأَبَى أَنْ يَبِيعَ. فَقَالَ: لَكَ بِهَا عِدْقٌ يُمَدُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ. فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْأَنْصَارِيِّ: اذْهَبْ فَأَقْلَعْهَا وَأَزِمْ بِهَا إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۹۲/۵-۲۹۳).

طبق این روایت، سمرة بن جندب در باغ مردی از انصار نخلی داشت و منزل انصاری نیز در ابتدای راه ورودی به باغ بود و سمرة هر روز بدون اجازه گرفتن از انصاری، پای به منزل او می‌گذاشت تا به باغ رفته و به نخل خود سر بزند. انصاری از او خواست که اجازه بگیرد و سپس وارد باغ شود. ولی سمرة امتناع کرد تا آنکه انصاری نزد پیامبر

رَوَاهُ
رَوَاهُ
رَوَاهُ
رَوَاهُ
رَوَاهُ

رفت و از سمره شکایت نمود. پیامبر نیز به سمره، پیشنهاد فروش نخل را با قیمتی بسیار زیاد داد؛ ولی سمره باز هم امتناع ورزید تا آنکه در نهایت، رسول خدا ﷺ به مرد انصاری فرمود که نخل او را کنده و نزد او بیندازد.

این روایت به وضوح دلالت دارد که سوءاستفاده از حق ممنوع است؛ زیرا سمره حق خود را دستاویزی برای اضرار به مرد انصاری قرار داده بود. در حقیقت سمره که حق سر زدن به نخل خویش در باغ مرد انصاری را داشت، از این حق سوءاستفاده کرده و مایه ضرر به انصاری شده بود؛ چرا که بدون اجازه گرفتن وارد ملک او شده و موجب اذیت و آزار خانواده او شده بود، گرچه در این روایات، ضرر از نوع ضرر معنوی است؛ زیرا سمره آسایش و آرامش خانواده انصاری را تحت الشعاع قرار داده بود و به هر ترتیب، این روایت صراحت در ممنوعیت سوءاستفاده از حق دارد. البته ادله قاعده منع سوءاستفاده از حق منحصر در قاعده لاضرر نیست. افزون بر آن از روایات وصیت نیز برمی آید که غیر نافذ بودن وصیت نسبت به مازاد بر ثلث اموال و وابسته بودن نفوذ آن به اجازه ورثه نیز به سبب همین قاعده منع سوءاستفاده از حق است (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹/۲۶۷-۲۶۸). برای توضیح بیشتر باید گفت یکی از حقوق انسان در فقه اسلامی، وصیت نسبت به اموال برای پس از مرگ است. این حق مطلق نبوده و صاحب آن نمی‌تواند اعمال آن را وسیله‌ای برای اضرار به ورثه خویش قرار دهد. در صورتی که موصی، همه اموال خویش را وصیت نماید، در حقیقت در حق ورثه اجحاف کرده است و به همین جهت نیز شارع، این حق را محدود ساخته و نفوذ وصیت نسبت به مازاد بر ثلث را که از مصادیق سوءاستفاده از حق است، منوط به اجازه وارثان نموده است. به هر روی، این روایات نیز دلالت روشنی بر ممنوعیت سوءاستفاده از حق در فقه اسلامی دارند.

اینک نوبت به تطبیق این قاعده بر خلق پول و اعتبار به وسیله بانک‌ها می‌رسد. برای توضیح باید گفت که بانک‌ها حق دارند به مشتریان خود وام دهند و این حقی است که قانون و شرع برای آن در نظر گرفته‌اند. لکن بانک‌ها این حق را دستاویزی برای سوداگری خود و اضرار به کل جامعه قرار داده‌اند. چنان که پیش از این بیان شد، خلق اعتبار آثار بسیار مخربی برای اقتصاد داشته و در نهایت، این جامعه و شهروندان

هستند که متضرر خواهند شد. برای نمونه، خلق پول از هیچ، موجب تورم افسارگسیخته است که بیشترین ضرر در این میان، سهم اقشار ضعیف و آسیب‌پذیر از حیث درآمد خواهد شد. بانک در فرایند خلق پول، بدون هیچ هزینه‌ای اقدام به خلق پول از هیچ می‌نماید و آن را به مشتریان خود وام می‌دهد؛ لذا بانک که یک نهاد اقتصادی است و حق دارد به مشتریان خود وام دهد، از این حق خود به بدترین نحو بهره برده و با خلق پول، موجب تضرر شهروندان و اقشار ضعیف اقتصادی می‌شود. پس این اقدام بانک‌ها مصداق تامی برای سوءاستفاده از حق قلمداد می‌شود؛ زیرا حق وام دادن را که از لوازم یک نهاد اقتصادی مانند بانک است، مایه اضرار به جامعه قرار داده است. بانک برای اینکه بدون هیچ زحمت و کاری سود بسیار حاصل کند، اقدام به خلق پول کرده و سوءاستفاده از حق نموده است. سوءاستفاده از حق نیز بر اساس منابع دینی و ادله شرعی ممنوع است. در نتیجه، خلق پول شرعاً ممنوع است.

۳-۳. تنقیح مناظ از حرمت ربا

به نظر می‌رسد آنچه در روایات به عنوان ملاک حرمت ربا بیان گردیده است، در خلق پول بانک‌های تجاری به رویه فعلی نیز بی‌هیچ کم‌وکاستی یافت می‌شود. در یکی از روایاتی که بیانگر ملاک حرمت رباست، چنین آمده است:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ عِلَّةَ تَحْرِيمِ الرِّبَا إِنَّمَا نَهَى اللَّهُ ﷻ عَنْهُ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِ الْأَمْوَالِ، لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا اشْتَرَى الدَّهْمَ بِالدَّهْمِينِ كَانَ تَمَنُّ الدَّهْمِ دَوْهَمًا وَتَمَنُّ الْآخِرِ بَاطِلًا فَبَيْعُ الرِّبَا وَشِرَاؤُهُ وَكُسُّ عَلَى كُلِّ حَالٍ عَلَى الْمُشْتَرَى وَعَلَى الْبَائِعِ فَحَظَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْعِبَادِ الرِّبَا لِعِلَّةِ فَسَادِ الْأَمْوَالِ» (صدوق، ۱۳۸۶: ۲/۴۸۳).

طبق این روایت، علت تحریم ربا آن است که مقدار اضافی که ربا را محقق می‌سازد، مابازائی ندارد. به تعبیر دیگر، ربا به این جهت حرام است که رباگیرنده بدون اینکه مابازائی داده باشد، مالی را مالک می‌شود و از هیچ برای خود مالی کسب می‌کند. در حقیقت در ربا، چه به صورت معاملی باشد و چه به صورت قرضی، مقداری از عوضی که داده می‌شود، در مقابل چیزی است که رباخوار به او داده است، اما مقدار اضافی در مقابل

چیزی قرار نگرفته است؛ یعنی چیزی که مالیت داشته باشد، وجود ندارد تا مقدار اضافی در مقابل آن قرار گیرد. لذا حتی اگر در مقابل مقدار اضافی که رباگیرنده به رباخوار می‌دهد، عمل و کار رباخوار قرار داشت، باز ربا محقق نمی‌شد. ولیکن بنا بر فرض، هیچ مالی (اعم از عین یا منفعت مانند کار انسان) در مقابل مقدار اضافی وجود ندارد، بنابراین کسب مال در برابر «هیچ» وقوع یافته و به همین جهت نیز ربا حرام گردیده است. پس می‌توان دریافت که ملاک و علت و فلسفه حرمت ربا همین است که انسان از هیچ، صاحب ثروت و مال شود و با تنقیح مناط می‌توان این حکم را به تمامی مواردی که ثروت از هیچ تولید شود، توسعه و تعمیم داد؛ یعنی دقیقاً اتفاقی که در خلق پول می‌افتد؛ زیرا در خلق پول نیز بانک به خلق اعتبار پرداخته و به واسطه هیچ، صاحب ثروت و اندوخته می‌شود. لذا این تنقیح مناط نیز اگر به آن قطع پیدا شود، می‌تواند دلیلی برای حرمت خلق پول تلقی شود. البته این نکته نفی نمی‌شود که ممکن است فرایند خلق پول در مواردی منطبق بر قانون بانکداری بدون ربا و خارج از محذور ربا صورت پذیرد؛ لکن بحث ما در رویه عمومی بانک‌های تجاری است که معمولاً بر اساس توضیحی که ذکر شد، خلق پول و اعتبار واقع می‌شود و از این جهت می‌تواند با تبیین روایی علت حرمت ربا، منطبق بر عنوان ربا گردد. به عبارت بهتر، فرایند خلق پول در بانک‌های تجاری معمولاً - و نه دائماً - بر اساس خلق اعتبار بدون پشتوانه و از هیچ تحقق می‌پذیرد و در این صورت، ادله حرمت ربا که علت تحریم آن را تبیین نموده، بر آن منطبق خواهد گشت.

افزودنی است که ممکن است این شبهه مطرح شود که این دلیل، به دلیل قبلی بازگشت دارد؛ زیرا این حدیث نیز در نهایت، فلسفه حرمت ربا را مالکیت در برابر هیچ که عبارت دیگری از اکل مال به باطل است، می‌داند و لذا این دلیل باید به دلیل قبلی ضمیمه گردد. لکن در پاسخ باید گفت که تعدد موضوعات، موجب تعدد احکام است و گرچه ممکن است که فلسفه و علت بسیاری از احکام واحد باشد، لکن احکام به دلیل تکثر در ناحیه موضوع، متکثر می‌شوند و علت واحد موجب نمی‌شود که دو موضوع یکی شوند و یک حکم هم وجود داشته باشد؛ مثلاً علت حرمت سرقت و غصب هر دو یکی است، ولی این وحدت در علت سبب نشده است که غصب و سرقت یک موضوع تلقی شوند و یک حکم برای هر دو در نظر گرفته شود. در اینجا

نیز گرچه ممکن است فلسفه و علت تحریم ربا و اکل مال به باطل یکی باشد، لکن این دو، دو موضوع هستند و هر کدام جداگانه موضوع حکم به حرمت قرار گرفته‌اند و به هیچ وجه فقها احکامی را که علت واحدی دارند، واحد به شمار نیاورده و متعدد می‌دانند. از این رو، خلق پول ممکن است از جهتی عنوان اکل مال به باطل را داشته باشد و از جهت دیگر عنوان ربا را. پس ربا و اکل مال به باطل، دو موضوع بوده و دو حکم دارند. با بررسی قبلی ما معلوم گشت که عنوان اکل مال به باطل می‌تواند به عنوان یک موضوع مستقل منطبق بر خلق پول باشد و با بررسی روایات ربا مشخص گردید که عنوان ربا نیز می‌تواند بر خلق پول منطبق شود. از سوی دیگر، حرمت ربا از نظر ادله شرعی بسیار بزرگ‌تر از اکل مال به باطل است و مجازات‌های سنگین‌تری برای آن در نظر گرفته شده است. از این رو، انطباق عنوان ربا بر یک امر، می‌تواند آن را گناه بزرگ‌تری از اکل مال به باطل نشان دهد؛ حتی اگر فلسفه هر دو حکم یکی باشد.

نتیجه‌گیری

خلق پول به واسطه بانک‌های تجاری، وسیله‌ای برای ثروت‌اندوزی این بانک‌ها شده است. این پدیده آثار بسیار مخربی بر اقتصاد دارد که از مهم‌ترین این آثار می‌توان به بی‌ثباتی اقتصادی، نقض عدالت و تورم افسارگسیخته اشاره کرد. از آنجا که این پدیده، یکی از مهم‌ترین اعمال بانکی به شمار آمده و مورد ابتلای اکثر شهروندان جامعه اسلامی است، حکم فقهی آن باید مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد. با بررسی دقیق ماهیت این پدیده بانکی و نیز تبیین آثار آن بر اقتصاد جامعه می‌توان حکم فقهی آن را از منابع استخراج کرد. در این نوشتار به این نتیجه رسیدیم که خلق پول، مصداق اکل مال به باطل است که در آیات قرآن از آن نهی شده است. از سوی دیگر، قاعده منع سوءاستفاده از حق که قدر متیقن از قاعده لاضرر و ادله آن است نیز بر ممنوعیت این پدیده دلالت دارد. نهایتاً باید به ربا و ملاک حرمت آن از نگاه روایات اشاره کرد. بر اساس روایات، ربا به این جهت حرام شده است که موجب کسب ثروت از هیچ است و شخص از هیچ، صاحب ثروت می‌شود. این ملاک بعینه در خلق پول نیز وجود دارد و با تنقیح مناط قطعی می‌توان حرمت را به آن تعمیم داد.

کتاب شناسی

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایة الاصول، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
۲. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ ق.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد، زیة البیان فی احکام القرآن، تهران، المکتبه الجعفریه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا.
۴. انصاری، مرتضی بن محمدامین، المکاسب، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۳۱ ق.
۵. ایروانی نجفی، علی بن عبدالحسین، حاشیة المکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۶. ثعلبی، ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، جده، دار التفسیر، ۱۴۳۶ ق.
۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۸. حسینی دولت آبادی، مهدی، ترتیبات خلق پول از منظر اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی، تهران، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۳۹۴ ش.
۹. خازن بغدادی، علاءالدین علی بن محمد بن ابراهیم، تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۵ ق.
۱۰. سبحانی، حسن، و حسین درودیان، «ارزیابی توجیه‌پذیری خلق پول به وسیله سیستم بانکی در نظام بانکداری اسلامی»، فصلنامه اقتصاد اسلامی، سال شانزدهم، شماره ۶۴، زمستان ۱۳۹۵ ش.
۱۱. شیخ الشریعه اصفهانی، فتح‌الله بن محمدجواد، قاعدة لاضرر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۲. شیرازی، میرزا محمدتقی، حاشیة المکاسب، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، علل الشرائع، قم، داوری، ۱۳۸۶ ق.
۱۴. صمصامی، حسین، و فرشته کیانپور، «بررسی امکان خلق پول توسط نظام بانکی در نظام مالی اسلامی»، مجله معرفت اقتصاد اسلامی، سال هفتم، شماره ۱ (پیاپی ۱۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۴ ش.
۱۵. طباطبایی حکیم، سیدمحسن، مستمسک العروة الوثقی، قم، دار التفسیر، ۱۴۱۶ ق.
۱۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تفسیر الطبری؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، قاهره، دار هجر، ۱۴۲۲ق.
۱۷. عالی‌پناه، علیرضا، و محمدحسن تاج لنگرودی، «بررسی فقهی خلق پول به وسیله بانک‌های تجاری»، پژوهش‌نامه میان‌رشته‌ای فقهی، سال پنجم، شماره ۲ (پیاپی ۱۰)، بهار و تابستان ۱۳۹۶ ش.
۱۸. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، التفسیر الکبیر او مفاتیح الغیب، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۹. قدیری، محمدحسن، البیع، تقریرات درس بیع امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۴۱۸ ق.
۲۰. قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی‌بکر، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۲۸ ق.
۲۱. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها)، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۴ ش.
۲۲. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۳. کمیجانی، اکبر، و حمید ابریشمی، و سیدعلی روحانی، «ماهیت بانک و فرایند خلق پول بانکی؛ نقد دیدگاه‌های رایج و دلالت‌ها»، مجله جستارهای اقتصادی، سال پانزدهم، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۳۹۷ ش.
۲۴. محقق داماد، سیدمصطفی، قواعد فقه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲۵. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ ق.
۲۶. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، مصباح الفقاهة فی المعاملات، تقریر توحیدی، قم، داوری، ۱۳۷۳ ش.
۲۷. موسوی قزوینی، سیدعلی، ینابیع الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۴ ق.

آموزه‌های فقه مدنی / پاییز - زمستان ۱۴۰۱ / شماره ۲۶